

پروژه‌ها در باره ارتباط جامعه مدرن و مسیحیت پاسخ به یک پرسش پیشینی را ایجاد می‌کند؛ اینکه اساساً منظور از این پرسش و پاسخ در باب ارتباط این دو مفهوم چیست؟ این پرسش مستقیماً شکل بزرگ این پژوهش را آشکار می‌کند. پاسخ به نظر مسیحیت این پرسش را در بردارده که هر کسی می‌تواند چنانچه انسان‌ها توانستند دیدگاهی درباره مسیحیت و برای جامعه مدرن داشته باشند پاسخ از نظر جامعه مدرن، این پرسش را در بردارده که [فقط] یک وضعیت در کنار مسیحیت وجود دارد [وضعیت مدرن] هر دو فرض غلط است. هیچ کسی نمی‌تواند مسیحیت را از جامعه مدرنی که در آن زیست می‌کنند به دنیای می‌آید و زایش، نهادهایش و مردمانش را شکل می‌دهد جدا کند. اگر چه انسان‌ها می‌توانند کوشش بلیغ کنند تا خود را از محیط مدرنی نجات دهند اما برای یک لحظه هم موفق نمی‌شوند چنانچه اگر انسان بخواهد زندگی‌اش را فقط بر کتاب مقدس یا نظریه‌های کلیسای باستان بنا کند هر کلماتی که می‌خواند سهواً بر فهمش (یعنی بر زندگی و زبان جامعه مدرن) تأثیر می‌گذارد هیچ کسی نمی‌تواند از خود بگریزد. جامعه زیستی ما بیشتر مدرن است برای ما هیچ دیدگاهی جدا از جامعه مدرن وجود ندارد اما به همان گونه یک دیدگاه مدرن جدا از مسیحیت نیز امکان وجود دارد که البته به قدرت قابل تحقق است. در جهان مدرن معاصر، هیچ کس نمی‌تواند خود را از مسیحیت آزاد و جدا بداند. امر مدرن در همه نهادها، رسوم، جامعه مدرن و اخلاق و زندگی عقلانی نفوذ کرده است. من فرد می‌تواند سکولار باشد اما کافر و بی‌دین نه زیرا «کافر» مفهومی دینی است که با ظهور و استقرار مسیحیت از بین رفته است. با وجود مسیحیت دیگر هیچ وجدان نیکی نمی‌تواند از میان برود و چنین است که مسیحیت در مقابل مفهوم «کافر» به مثابه شیطان جلوه کرده است. بنابراین دیدگاه جامعه مدرن، دیدگاهی جدا از مسیحیت نیست.

هر گاه در باره ارتباط مسیحیت و جامعه مدرن سخن می‌گوییم، در واقع، به عنوان افرادی که در هر دو وضعیت (مدرن و مسیحی) ساکن شده‌ایم، آنچه را مطرح می‌کنیم که پیوند میان هر دو دیدگاه پیشین را در باب مسیحیت و مدرنیته را به گونه چنانچه از همدیگر قطع می‌کند، لو ایده سوم را مطرح می‌کنند؛ مایی که این پرسش‌ها را مطرح می‌کنیم و پاسخ می‌دهیم در واقع، خود، محصول همکاری جامعه مدرن و مسیحیت هستیم. ما حاصل این ایده سوم برای کسی که بخواهد عناصر مختلف این شکل واحد را [جدانجام] اجرا کند، غیرممکن است. من منظور این است که وقتی از رابطه جامعه مدرن و مسیحیت می‌پرسیم در واقع، پرسشی عینی (و ناظر به مقام تحقق) را پیش کشیدیم. چنین پرسش می‌تواند مربوط به وجود عینی مسیحیت در پاسخی که اکنون بتوانیم به این پرسش بدهیم تلاشی برای وضوح آنگون مان است که از آن به آینده جست‌وجویم. آن پاسخ و خلقت خطرناکی دارد پرسش از رابطه جامعه مدرن و مسیحیت نه تنها به عنوان یک پژوهش دانشگاهی در باب موضوعی که در آن پژوهش، اجزای - زود را از هم جدا نکردیم بلکه به عنوان کسی که ما «خود» را با آن درگیر کردیم، معنا می‌دهد. پاسخ به این پرسش باید ارتباط بین این عوامل مهم در تاریخ اندیشه را در نظر بگیرد. بنابراین چنان پاسخی، اثبات و شرح و بسط گفته‌های مفصلی ما را بر بردارد.

مسیحیت همواره مسیحیت پروتستان خصوصاً در واقعیت دینی‌اش در متن جامعه



مسیحیت و جامعه مدرن

مسیحیت و جامعه مدرن

مدرن قرار دارد فراموشی همه آید، همه از زندگی جامعه مدرن، بی‌توجهی سرگردان مسیحیت - پیرویت بر نگرش بی‌دینی - شیطان (نگرش) که سمت و سوی دنیایی دارد) خود را آشکار می‌کند. اعتقاد به آفرینش، شامل اعتقاد به ماده نیز هست. در واقع، حتی آپدیشن ماده این چنانچه متضاد با خدا نیست چنان که آفرینش در همه مراحل تحولش کامل و بی‌عیب و نقص است. منتهی این لازم نیست به منظور رسیدن به خدا [اعتقاد به] ماده گریخته و رضا یا یک «آری» طنین انداز، آفرینش تمام جهان اعلام می‌شود «آری» و نامش به زمین به لوح برهن زمین تا مسامت ستر معالمت تأکیدی است بر این نکته که ذات الهی در توجه به مسامت ستر معالمتی یا توجه او به دنیای خاکی ندارد. آخر واقعاً حقیقت و ژرفای نظریه آفرینش مسیح، در همه جا، هم در زمین و هم در آسمان [

حاضر است این ایده از لحاظ عملی و نظری با نگرش کهن و مسلط کلیسا در باب زندگی در تناقض است. هر چند توصیه مسیحیت تلویحاً به ما می‌گوید که قدرتهای متکثر الهی بر جهان حکومت ندارند و بنابراین اساساً موجودی به نام «شیطان» تقسیم شده نیست بلکه به بیان دقیق، جهان، معنی، هدف و خلقتگاه واحدی دارد. خداوند وحدت اخلاقی و روحی دارد و جهان، مکان مغفوری برای سلطه اوست. لیکن دوره زناشویی در زمین به مثابه مکان فعال خدای معنی‌دار و بخار نگاه سلطنت انسان پاراس که هر اتوبی‌ای آن عضو طینت انسان و علم گیر شده است. نه از عهد قدیم بلکه از مسیحیت برآمده است. اگر چه این امر چنان نمایان شده که گویی خدایان قدیم باز گشته‌اند. آن خدایان خودشان نبودند که آمدند بلکه قدرتشان به ظهور رسیده که در همان خدای اخلاقی منطبق

شده است. خدایی که از همه نفاق‌های شیطان آزاد است. خدایان نه می‌میرند و نه باز می‌گردند. آنها تغییر شکل می‌یابند و به شکل خدای واقعی درمی‌آیند. این خدایان قدیم نبودند که در رنسانس و جامعه مدرن حاکم شدند بلکه خدا همان خدای واحدی است که مسیحیت آن را به عنوان گواه و شاهد می‌آورد. علاوه بر آن، اغلب به زمینه جامعه مدرن بی‌توجهی شده و بیش از اندازه در سطره زمینه پروتستان بحث شده است. جامعه مدرن اساساً از طریق پروتستانسیم به امکان رسیده است. جامعه مدرن مدیون این پروتستانسیم است. زیرا به آن شخصیت و به زندگی روزانه قدمت بخشیده است. دین روحانی (مسلک مرانی) و آیینی قبل از درگیری آگاهانه و جدان فردی با خداوند تخریب شده بوده. آگاهی‌ای که هیچ کس و هیچ چیز، یعنی نه واقعیت مقدس و نه عقاید

لطفه نتوانستند خود را تسلیم و تسلیم و تمام آثار آیینی و ریاضت کشفه ارزش شایان را در داخل جامعه مدرن در شکل های گوناگون یافتند. غایت آمل شخصیت فردی می تواند هم به عنوان دین خاری شخصی - همچنان که در دیندار گرایسی و متدیسیم وجود دارد - و هم به عنوان عقوبت دادن فرد گناهکار در محضر داری و لطف الهی - همچنان که در پروتستانسیسم تردید و وجود دارد - تفسیر شود تقدیمی زندگی روزگاری می تواند همچون قلمرو لوتری تقدیس وضعیت موجود باشد یا همچون تقدیس فرایند تغییر جامعه با این حال - در هر یک از این موارد همیشه یک روح پروتستانی وجود دارد که خود را در آن متجلی می سازد و جامعه مدرن این روح را در شکلی به خود به همسرا می برد خواه آن آگاه باشد یا نباشد.

البته تمام این موارد فقط زمینه است اما پیش زمینه کاملا مانده دیگری است همه آنچه ما در پهن آن بحث کردیم جوهر جامعه مدرن است جوهری که امروزه حیات دارد اما شکل آن دیگر وجود ندارد.

در این میان عامل جدیدی نیز اضافه شده است دنیوی شدن - یعنی بی حرمتی به میراث دینی و از میراث دینی به مناسبتی تغییر جهت دادن آیینی و تقسیم کسب جامعه مدرن سکولار است دلبستگی اش به دنیا به خاطر خود دنیاست همچنان که پیش از این در وضعیت دینی ذکر کردیم جامعه مدرن یک متناهی خود گذشت شخصیت دینی هر آتشکلی جامعه خود انسانی باشد یا پارامتریک و موعای از شخصیت سکولار است امر عرفی جایگزین تقدیس زندگی روزگاری شده است پذیرش آفرینشی و جهان به دنیا دوستی بدل شده است و ارائه برای تغییر جهان دینی به وسیله تکنولوژی اقتصاد و سیاست در خود آیین وجود داشته زمینه مسیحیت پروتستان را می توان برای هر یک از این تحول ها نشان داد چنان که هر یک از آنها خود را از زمینه متوسط به خود جدا کرده اند. جامعه مدرن مستقل و سکولار پایه جامعه مسیحیت پروتستان است در اینجا اتحاد و فترت با یکدیگر ترکیب شده اند در جامعه مدرن مستقل و سکولار مبنایی برای ناپایداری کامل در نحوه برخورد هر چیز با چیز دیگر وجود دارد تردید بین تأیید و تکذیب و تردید بین هویت و تلقی.

مسیحیت نمی تواند شناخت خود از جامعه مدرن را پوشیده بگذارد هر چند مسیحیت همچنین باید جامعه مدرن را به مثابه موضعی تماما مخالف یا مسیحیت بیند و بهرغم همه اعتراض هایش علیه تهدید کلیسا به نبودی استقلال اش، دیندارانه به تصدیق جوهر جامعه مسیحی به مثابه خودش ادامه دهد بیرون از این وضعیت پیچیدگی در هم تنیده و حالت متقابل از هر دوی این عظمتها است سکولاریته و جامعه دینی وجود دارد و هنگامی که شما این حالت را تشخیص دهید می توانید این دگرگونی را بیهوده چید در حالی که کلیسای اولیه با یک جامعه مشترک در شکل های سکولار و دینی روبه رو بوده کلیسای دوره میانه در کنار مشترک می بود که اصالتا مشترک بودند ولی از لحاظ فرهنگی در جامعه مسیحی زندگی می کردند اما کلیسای مدرن به طور همزمان با افرادی مواجه است که همانا مسیحی بودند ولی از لحاظ فرهنگی در جامعه سکولار در تنش و سازش بودند نتیجه این وضع آنکه است از یک سو بیگانگی کلیسا نسبت به فرارو دهای جامعه سکولار و مدرن و از سوی دیگر اعتراض اندک علیه جامعه مدرن از حیث شکل اجتماعی و عقلانی در گذشته سرنوشته تاریخی شکل متنوع پروتستانسیسم هر یک با راه حل های بسیار متفاوت به این وضعیت

کلی منجر شده است در حلقه لوتری ها زندگی عقلانی جامعه مدرن در مرکز توجه قرار داشت و در حلقه کالوینیست ها در ارتباط با زندگی اجتماعی بوده است در فرهنگ تحت نفوذ لوتری ها کلیسا تصمیم گرفت به پرورش های فقهی و فلسفی بپردازد و در فرهنگ تحت نفوذ کاتولیسیسم پرورش های اجتماعی و سیاسی بر گزیده شد طبیعتا این مقایسه بدون امید نیست واقعتا این است که بازتاب محتوای عقلانی در مرکز توجه لوتریسم بود که مربوط به ساختار اجتماعی در هیات کلیسای لوتری است همچنان که ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه کالوینیستی بر مبنای حل مبنای عقلانی بوده است.

در فرهنگ آنکلوپدیا یکن راه حل برای مسئله معرفتی اساسا محافظه کارانه است فلسفه و های خود آیین وضعیت خودشان را دارند آنها به طور کلی فاقد میلی برای تطبیق و سازگاری متقابل اند خداوند به مرز بیرون از دین پیشه فلسفی تمسک شده است بدون اینکه نفوذی بر آن داشته باشد در این حالت برای نمونه اخلاقی به اصولی برای سوختن مبتنی شده است و چیزی که از اخلاقی مسیحی باقی مانده است برای کسی که سکولار را باز تفسیر می کند مفهوم نوع دوستی است که تغییر جامعه را با همه وجود متعهد شده است انقلاب انگلیس به تمام مسیحیت جامعه ای سر مایه کار را به مثابه تحقق قانون خدا پیچیده آورده است چرا که تمام عناصر وجدان او بر معنی دوران فتوحات در دین و در ساختار رسمی زندگی سرکوب شده است عهد بن کتاب قانون مردم شده بود حتی حکومت پادشاهی نیز خود را به آن متعهد کرده بود شخصیت شاهنشاهی که بر تقدیر به اعتقاد به خدا متکی بود و خودش جهان را تحت سلطه در می آورد و خود را به مجازات قانون الهی می سپرد در چنین حالتی دین به اقتضای مهارت تکنیکی جهان انسان دوستی و گسترش شخصیت ملای تغییر شکل پیدا می یابد زمینه دینی محافظت شده است و به همین دلیل نمی توان آن را مورد نقد و پرسش قرار داد چرا که از ثبات آن در قلمروی معرفتی و عقلانی مراقبت می شود با وجود این این زمینه دینی به طرز غیر ملموس به داخل سکولاریسم لغزیده و با سکولار شدن شکل مسیحیت در میان حاکمان جامعه سر مایه داری اقتصادی و سیاسی قرار گرفته است اینجاست که همانندسازی در شکل زندگی روزگاری سلطه گر اقتصادی و وابستگی به وحدت سیاسی دولت سر مایه داری و سلطه گر آنکلوپدیا کسبون یا همانندسازی در توکر کسی یکی دانسته می شود و با تمام قدرت تاثیر می گذارد زیرا نتیجه چنین دیدگاهی مخالفت مسیحیت با جامعه سر مایه داری را از میان برده است و مسیحیت و جامعه مدرن به نظر یکسان شده اند.

بنابر این پروتستانسیسم غربی فرهنگ خود آیین را - که در قلمرو معرفتی نیست نخورده بود - را کرد اساسی های جزم گرای دست نخورده خود را حفظ کرد و در قلمروی اجتماعی جامعه سر مایه داری را به وجود آورد که البته با آن یکی است در نتیجه این هر دو دیدگاه مخالفت اقتصادی یا جامعه مدرن غیر ممکن شده است.

در سرزمین هایی با رویکرد کلیسای لوتری گسترش عقلانیت مستقیم با وسیله مسیحیت تعیین شده است در دوره های رنسانس و کلاسیک آلمان اندیشه خدا همواره مسئله ای ریشمای بود تلاش برای تأثیر فرهنگ خدا آیین به کل فلسفه آلمان نفوذ کرد و بر عکس نیروهای ادبی و فلسفی دشمنان قلمروی الهیات شرکت می کردند و همه نماندای معرفت دینی را تغییر می دادند این میدان نبرد و سازش بین مسیحیت و جامعه مدرن است این سازش زمانی صورت گرفته است که گوئی مسیحیت جذب آن شده است همچنان که هر همین

زمان یکی شدن مسیحیت با ایندلیسم آلمانی را شاهدیم اما این خطر اساسا در نتیجه شکست ایندلیسم در قرن ۱۹ ظاهر می شود و به همین دلیل خطر تضادی به وجود می آید جدایی میان دین و معرفت در پروتستانسیسم غربی بعد از تغییر قرن الهی این خطر تسلط یافته است اکنون ما در میانه سازگاری و ناسازگاری متقابل و فعال از سوی زندگی عقلانی خود آیین و مسیحیت قرار داریم و چنین است که غایت نهایی وضعیت خود آیین تحقق مسیحیت در اشکال خود آیین آن است.

در این زمان تحریک جامعه عقلانی هر چند در قلمرو سیاسی و اجتماعی کاملا متفاوت با یکدیگر بودند در بردارنده شکل پروتستان بوده به همان صورتی که در غرب نظام شاهزاده نشین محلی بوده است به دلیل این نظریه که نسخه عالی ترین مقام شاهزاده محلی را تأیید می کند و مقام پادشاهی این اجزای را تأیید را پذیرفته است به دلیل نظریه لوتری نهاد الهی دارای اقتدار مدنی است و امکان هر گونه ساختار بندی در تضاد با دولت ممنوع شده است حتی هنگامی که ویژگی غیر مسیحی دینداری اقتدار است کلیسای پروتستان یک پارلمان دار عمومی بود و انقلاب سر مایه داری قرن نوزدهم نیز هیچ اهمیت دینی نداشته که از سوی کلیسا هر رد شده است کلیسای کوشید جنبش کارگری را منعرف کند و آن را با نظام حکومتی پدرسالانه (سقف اعظم) ادغام کند اما در همان زمان جنبشی یا گرایش مسیحی - پادشاهی غالب یافت وقتی کلیسای پروتستان در اجرای این طرح با شکست روبه رو شده به جنبش کارگری به همان میزان یا حتی بیشتر از انقلاب سر مایه داری - که آثارش تا آن زمان کم و بیش ظاهر شده بود - حمله پرسد بنابراین موضوع گیری کلیسای پروتستان به نفع طبقه حاکم در نتیجه انقلاب سر مایه داری - مطابق نبود اعتراض پنهان به جامعه سر مایه داری همواره وجود داشته اعتراض مذکور از ساختار فتوایی کلیسای دولتی لوتری و تئولاجی مسیحیت با نظام اجتماعی ماقبل سر مایه داری نشأت می گرفت با فروپاشی نظام پادشاهی و شاهزاده نشینی این اعتراض همراه با سکوت همه فرستهای خود را یکی پس از دیگری از دست داد نظام پادشاهی می یابست خود را به لحاظ سیاسی بر پا و استوار نگاه می داشت این نظام بعد از انقلاب خود را با اجزای پیوسته داد که در آن عناصر محافظه کاری قدیم به گونه ای آشکارتر حفظ شده بودند در این روش ارتباط زرفی بین کلیسای لوتری و حزب ملی آلمان رخ داد و وجود این حتی چنین ارتباطی رسماً افکار شده است اما اعتراضی که علیه جامعه مدرن به وجود آمد از موضع بی قدرتی است زیرا اعتراض لزوما فقط در چهار چوب ساختار اجتماعی قدیمی شناخته شده و بیرون از مرکز صحنه اجتماع حاضر به وجود نیامده است و در نتیجه ارتباط عمیق سیاه می میان حلقه های محافظه کار و طبقه متوسط مسلط اقتصادی وجود دارد برای کارگران تقریبا غیر ممکن است روشنفکران جوان سر مایه داری (یعنی عناصر مسیحیت در محافظه کاری) را تصور کنند مخالفت سیاسی فاطم با کارگران از سوی احزاب محافظه کار بیش از همه روشن است نتیجه اینکه تاثیر مسیحیت بر اشکال و تحول های سیاسی اجتماعی بسیار مورد بی اعتنائی قرار گرفته است تنها در نواحی حاشیای جامعه سر مایه داری - در طبقه رعایا - لوتری میان طبقه متوسط بوروکراتیک و بورژوازی پیش یافته می توان همه تاثیرات مسیحیت را دیده هر چند این تاثیرات عمدتا محافظه کارانه اند و به همین دلیل کلاما غشی هستند.

این واقعتا به نوبه خود بدون ژوئه دید عقلی و فکری ممکن نیست خطر هنگامی

فرایند است که حلقه های وسیع کلیسای تجلی به اپیتولوژی دچار شوند اپیتولوژی که دیگر هر چه ارتباطی با ساختار وقتی جامعه نظرد زیر زندگی معنوی و عقلانی - اگر میل های جدیدی از وضعیت واقعی اجتماع را در یافت نکنند و چالش ایجاد نکنند - با بهبودگی و پوچی محکوم به فنا هستند - موسیالیسم - مکتب بی در دو لایه عقلانی و اجتماعی به سختی می کوشد به سوی شکلی از جامعه آینده برسد که در آن زندگی خود آیین جامعه با جوهر منافع - یحیت پر خواهد شد خواه این کوشش موفقیت آمیز در برابر این مخالفت سفت و سخت شود و خواه در مقابل اهمیت و ضرورت عینی نظم اجتماعی و اقتصادی طبقه متوسط سر مایه داری تسلیم شود که در این صورت بسیار مستلزم خواهد شد با وجود این می ناپست کاری کرد تا جایی که من می توام برینم تنها جنبشی که به این مسئله - یعنی رابطه مسیحیت و جامعه مدرن - حمله می کند جایی است که بزرگترین تنش اجتماعی رخ داده است کشمکش میان طبقه متوسط و کارگران.

فاسوسیالیسم دینی حتی اگر به قدرتمند تر و موثر تر از آن چیزی که واقعا هست باشد باز هم نمی تواند آن چیزی را که پیشتر یک رابطه واقعا حیاتی میان مسیحیت و جامعه مدرن است تعیین کند به این معنا که حضور «ملموس بودن» مسیحی یا «قاعده لطف» را نمی تواند مستر سازد.

مسئله «قاعده لطف» چیزی است که موجب عزت کاتولیسیسم در پروتستانسیسم می شود زیرا کاتولیسیسم ش کلی از لطف را دار است که حاضر و ملموس است بنابراین روشن ساختن رابطه کاتولیسیسم با جامعه مدرن تا حدود زیادی آسان شد با این حال دلاری عمق و نمره چندانی نیست زیرا کاتولیسیسم بیانگر شکلی از لطف است که پروتستانسیسم گذشته از قدرت تاریخی آن این شکل از لطف را کنار گذاشته است کاتولیسیسم قادر به پیش نهاد راه حلی بر مشکلات اجتماعی کنونی نیست با وجود این در مقایسه با پروتستانسیسم کاتولیسیسم یک چیز را روشن می کند و آن این است که جایی که شکل ملموس از لطف وجود نداشته باشد زندگی مذهبی معهود نیروهای سیاسی - اجتماعی شده و نمی توان از سکولاریسم بر گریخت بدین ترتیب کاتولیسیسم در چهار دوری باطل می شود و میان اعتراض غیر کار ساز و هویت مردم خواهد ماند در اینجا ما می توان راه حلی برای مشکل ذات میان مسیحیت و جامعه مدرن داد فقط تا آن حد و تا آنجا که شکلی از لطف به صورت ملموس در واقعیت وجود داشته باشد ولی این قاعده باید همانند آن چیزی باشد که در کاتولیسیسم به صورت اقتدار گرایانه و ناکار آمد وجود داشته است بلکه باید فراتر از محدودیت های بشری جامعه باشد و همزمان در مبارزه خود آیین فرهنگی مشارکت داشته باشد بنابراین هر روز ما روشن نشده است که چگونه راه حلی عمومی برای حل این مسئله ارائه کنیم بلکه ما موظفیم در هر مورد خاص به سمت شکلی جدید از لطف - که در بطن جامعه مدرن به مثابه ناظر آن جامعه - حرکت کنیم ما هر قدر عمیق تر در لحظه تاریخی خود مشاقت کنیم و هر قدر عمیق تر و کامل تر در تنش میان مسیحیت و جامعه مدرن وارد شویم سریع تر به چیزی که به صورت متقابل انتخاب ما - ولی از جانب ما - به اجرا گذاشته می شود دست خواهیم یافت بدین معنا که شکلی از لطف - که مسیحیت و جامعه آینده در قالب رابطهای جدید در آن با هم دیگر در گیر می شوند - امکان ظهور می یابد.

ترجمه از ابراهیم مجیدی

